

مسئله تزئینات اجتماعی

نوشته: فرخ صفوی

مقدمه

مسئله تزئینات اجتماعی ماجرای غم انگیز فرهنگ جامعه ماست. جامعه‌ای که دچار آشفتگی‌های روانی شده و به انحطاط اخلاقی گرایده است. هر یک از مادر زندگی اجتماعی خود بکرات نمونه‌هایی از نقایس تزئینی هموطنانمان را بچشم می‌بینیم و اندوهگین می‌شویم و اگر زیاد حساس باشیم رنج می‌بریم.

بدبختی اینجاست که نه تنها بی‌سوادان بلکه اشخاص تحصیلکرده و بااصطلاح روشنفکر جامعه مانیز به این بیماری اجتماعی مبتلایند و همین امر ما را متعجب (و متأسر) می‌سازد که چگونه اشخاصیکه مدرسه رفته‌اند، دانشگاه دیده‌اند و تحصیلات عالی در کشورهای متمدن خارجی نموده‌اند از اصول ابتدائی تزئینات اجتماعی بی‌بهره هستند.

نویسنده در این مقاله کوشش نموده علل و عوامل پیدائی این بیماری اجتماعی و راه‌های علاج آن را بطور اختصار و بایمان ساده‌ای برای خوانندگان تشریح نماید. در تهیه این مقاله که نتیجه یک سلسله مطالعات و تحقیقات مداوم نگارنده میباشد از کلیه جنبه‌های علوم اجتماعی مانند حقوق، اقتصاد، جامعه‌شناسی، روانشناسی اجتماعی، مردم‌شناسی اجتماعی، دموگرافی و علم‌آمار برای بررسی موضوع فوق استفاده شده و نیز باعده‌ای از صاحب‌نظران پیرامون نتایج آن گفتگو بعمل آمده است.

از آنجائیکه حوزه مطالعات مسائل اجتماعی بسیار وسیع و پراکنده است نگارنده هرگز ادعا نمی‌کند که این مقاله علل اصلی بحران اخلاقی جامعه ما را روشن می‌سازد همینقدر اطمینان می‌دهد که از لحاظ اصول علمی دلایل قابل قبول بیان داشته است.

نگارنده همچنین وظیفه خود میداند از راهنمایی‌های صمیمانه‌ای که آقایان ابراهیم خواجه نوری، دکتر محمود صنایعی، دکتر منوچهر محمودری، دکتر امیرحسین آریابورد و آقای اسمعیل خولی به اینجانب نمودند صمیمانه تشکر نماید.

نویسنده





تخلف از مقررات
برای بعضی از مردم
نوعی «تفنن» است

يك حقيقت تلخ

چند شب قبل که با اتومبیل مهندس جوان و فرنگ رفته‌ای از يك مجلس میهمانی بمنزل بر می‌گشتم و افعه عجیب و تأسف‌آوری را مشاهده کردم. جریان از این قرار بود که مهندس جوان بدون اعتنا بمقررات اجتماعی از تمام چراغ‌های سرخ راهنما عبور کرد و در برابر چشمان بهت‌زده من لیخند زنان گفت: خاطر جمع باشید آقا، این وقت شب پلیس در خیابانها نیست!

این رشته سردراز دارد

بدبختانه اکثر تحصیل کرده‌های ما کم و بیش جزئی از این نقص تربیتی را دارا میباشند. مردم از قانون پیروی نمیکنند، نه بخاطر اینکه وظیفه اجتماعی خود را انجام داده باشند، بلکه از این جهت که از ضمانت اجرای مادی مؤثر آن میترسند. وقتی «پلیس وجدان» در بین نباشد بدبختیهای اجتماعی فراوانی نصیبمان میشود.

امروزه يك حس عدم اعتماد و بی‌ایمانی جامعه‌سازا فرا گرفته است. مردم از همکاری بایکدیگر گریزانند زیرا از زبان‌های احتمالی امور تعاونی وحشت دارند. شرکتهای تجاری در جامعه ما توسعه نیافته‌اند زیرا عاملین آن همه جاملت شخصی را بر منافع شرکت ترجیح داده‌اند. تقلب در تجارت، خیانت در امانت و رجحان نفع آنی بر منافع مداوم آتی اوضاع اقتصادی شهر ما را فلج کرده است.

هم اکنون بیش از ۱۲۰۰۰ پرونده چك بی‌محل در دادگستری تهران وجود دارد. البته قسمتی از این چكها «موعوددار» بوده و صاحبان آن در اثر خرابی اوضاع اقتصادی موفق بتأمین اعتبار چك در موعد معین نشده‌اند و از اینجهت نمیتوان آنها را اخلاقاً منحرف دانست. اما اکثریت این افراد با علم به فقدان موجودی و عدم اعتبار مبلغ مزبور و صرفاً برای فریب دادن طرف چك بی‌محل

کشیده‌اند و از اینرو قانوناً و اخلاقاً کلاهبردار محسوب میشوند.

فساد اجتماعی در شهر ما به مراحل خطرناکی رسیده است. مردم به آسانی فول خود را انکار میکنند و بخاطر منافع مادی زود گذر بهمه چیز خود پشت پا میزنند. بسیاری از ما پرشکونی را می‌شناسیم که حرفه خود را دکان کسب قرار داده‌اند و حتی بسیاری از آنان با پیشه خود سوداگری میکنند و بجای کارت نوبت بیماران زتون می‌فروشند. عده‌ای از آنان نیز با دارو خانه‌ها و یا با همکاران خود دهن دو بست دارند.

در جامعه ما محاسن مسئولیت اجتماعی **Social Responsibility** بکلی از میان رفته است. سابقاً هر جا نزاعی در می‌گرفت رهگذران خود را بمیان انداخته طرفین را جدا می‌کردند و احیاناً آنان را آشتی میدادند. اما امروزه بمحض وقوع چنین حوادثی اطرافیان فوراً خود را از معرکه خارج کرده در گوشه‌امتی ایستاده و بتماشای زود خورد همشهریان شان می‌پردازند!

یکی از استادان دانشگاه تهران تعریف میکرد: زمانی که در شهر لندن تحصیل میکردم روزی در دستگاہ تصفیه آب شهر نقصی پیدا شد و دولت از مردم درخواست کرد تا در مصرف آب حتی ا لمقدور صرفه جوئی کنند. صاحبخانه‌ای که من در آنجا پانسیونر بودم بلافاصله یکی از شیرهای آب منزل را که سالم بنظر میرسید تعویض کرد.

وقتی من علت را جو یاشدم جواب داد که این شیر قطره قطره آب پس میداد و شایسته نبود که در اینموقع کم آبی این مقدار آب هم بیهوده هدر رود. همین استاد اضافه کرد: دو سال قبل که در تهران ماهم لوله‌های آب بیخ بست و دولت از مردم درخواست نمود برای مدت کوتاهی در مصرف آب صرفه جوئی کنند بلافاصله تمام آب انبارهای ناصرالدین شاهی (!) که خشک و متروک در پاره‌ای از منازل وجود داشت پر از آب گردید

نظایر این نقایص تربیتی در اجتماع ما فراوان دیده میشود. نکته قابل ملاحظه این است که شراب خوری - قمار - متلک و اهانت بزنان و دختران و نظایر آن‌ها باینکه نقایص اخلاقی هستند معیذاً هیچکدام مانع وجود تربیت اجتماعی نمیشوند. این‌ها «ظواهر» هستند و چون در تمام جوامع متمدن و پیشرفته از لحاظ اخلاقی و اجتماعی نیز وجود دارند عیوب اساسی محسوب نمیشوند. درد های واقعی اجتماع ماسائلی بمسراتب مهمتر و اساسی‌تر از اینهاست.

کاستیکهای پرورشی را میتوان نتیجه سه عامل زیر دانست :

۱- «عدم حس تعاون اجتماعی» - خودخواهی بیش از اندازه ماحس وظیفه اجتماعی را در نهادمان ضعیف ساخته است - امروزه در اروپا و امریکا مردم هزاران کیلو متر راه را از شهری بشهر دیگر با اتومبیل دیگران و بطور رایگان میپیمایند (Hitch-Hiking یا Autostop) و حال آنکه در جامعه ما چنانچه شما حتی در نیمه های شب هم در خارج شهر بایستید و برای آمدن به تهران جلوی اتومبیل‌ها دست نگاهدارید تقریباً هیچ اتومبیلی (بجز کرایه‌ها) برای رساندن شما توقف نخواهد کرد، نداشتن حس وظیفه و تعاون اجتماعی باعث شده که افراد جامعه ما به سادگی هر چه تمامتر منافع اجتماعی را فدای منافع شخصی نمایند .

۲ - عدم توازن اجتماعی

اختلاف سطح فرهنگ و معلومات عمومی بین افراد جامعه ما توازن اجتماعی را بهم زده است . کارفرمایان و مهندسين جدید کشور ما همگی افرادی تحصیل کرده و اکثرًا فرنک رفته هستند و میخواهند تشکیلات فنی و اداری موسسه خویش را بر طبق سیستم های خارجی تنظیم نمایند . در صورتیکه کارگران ما اکثرًا پای بندستن و اعتقادات دیرینه هستند و چون تربیت صنعتی و اجتماعی نیافته‌اند میخواهند همان روشهای قدیمی را بکار بندند. در نتیجه هم از بهره کار Rendement کاسته میشود و هم هر دو دسته از کار یکدیگر ناراضی میگردند . همین اشکال سبب بروز بسیاری از اغتشاشات روانی در تحصیل کرده های ما است .

۳ - ندانستن حدود اجتماعی

در روابط ما با یکدیگر حدود معینی وجود ندارد . ما بدرستی نمیدانیم تا چه «حد» میتوان با «دیگری» آمیزش کرد و یاد در حوزه دوستی با وی جلورفت . « بزرگخطا » برای ما مشخص نیست و بهمین جهت هم در بسیاری از موارد در کار خود خطا کار بوده ایم یا نه مردم هستیم . روابط ما با یکدیگر که بر اساس همین حدود نامعلوم استوار شده همواره منحنی شکسته ای را بین نقاط دوستی و دشمنی میپیماید . این حدود زود شکسته میشوند و زود هم با اعمال دوستانه جنون میخورند و از این جهت اساسی ندارند . روابط اجتماعی ما بر سر این حدود نامعلوم و غیر مشخص خراب شده است . اگر همه تحصیل کرده های ما حد « کلیم » خود را بدرستی بشناسند قسمت عمده مسئله ماحل خواهد شد . حال ببینیم علل پیدائی عوامل فوق چه بوده است ؟ علل زیرین را میتوان تا حدودی منشاء اصلی اغتشاشات اجتماعی Social Confusion جامعه ما دانست :

الف - تحول اجتماع از جامعه کشاورزی به جامعه صنعتی

تا پنجاه سال پیش اجتماع ما، حتی در تهران و شهرهای درجه یک کشور، بصورت «جامعه روستائی» با همان مشخصات اجتماعی و همان طرز فکر معین درباره خوب و بد اشیاء و ارزش اعمال بود . مردم جامعه ما چه در شهرستانها و چه در روستاها دارای «نورم» ها و ارزشهای اجتماعی کم و بیش یکسان و همانندی بودند که با زندگی کشاورزی آنان وفق میداد . از زمان مشروطیت و بویژه در دوره شاه فقید که صنایع جدید در نقاط مختلف کشور بکار افتاد ارزشهای اجتماعی قدیم رفته رفته از بین رفت .

استعمال حجاب توسط زنان - گذاردن موی سیبیل بعنوان وثیقه

انجام تعهد نزد دیگران ! . پوشیدن سرداری و ترمه و ارخالق برای ظاهر آرائی و صدها امر نظیر آن که روزگاری ارزشهای محکم اجتماعی بودند بتدریج و با کمک و دخالت مستقیم دولت، از بین رفتند . اما جای خود را به ارزشهای اجتماعی جامعه صنعتی ندادند . اگر جامعه ما میتواند «نورم» ها و ارزشهای اجتماعی جامعه صنعتی را قبول نماید بیگمان این اغتشاشات روانی - اجتماعی جامعه ما هرگز بوقوع نمیپیوست . اما چرا «نورم» های صنعتی جای ارزشهای اجتماعی جامعه کشاورزی قدیم را نگرفتند؟ زیرا جامعه احتیاجی به پذیرفتن آن حس نمیکرد . یک ارزش اجتماعی جدید وقتی پیدامیشود (و مورد قبول واقع میگردد) که جامعه بوجود آن «احتیاج» پیدا کند . جامعه ما در اثر فعالیتهای روز افزون شاه فقید رو بصنعتی شدن رفت لیکن صنعتی نشد . امروزه هم ما بهیچوجه نمیتوانیم اجتماعمان را، حتی در شهر تهران، یک جامعه صنعتی بخوانیم . اما خود ما همیشه سعی کرده ایم رفتار مردم جوامع صنعتی را تقلید نمائیم و همین تقلید نابخاست که سبب بسیاری از اغتشاشات اجتماعی شده است .

«نورم» شکنی ما از زمان مشروطیت شروع شد . دولت کوشش کرد تا « خرافات دینی » را از میان بر دارد و بجای آن در اذهان مردم «وجدان اخلاقی» بگذارد . دولت اولی را با نهایت قدرت انجام داد اما بهیچوجه موفق به ایجاد دومی نگردید . انکار ارزشها (هیچ کرائی یا نی هیلیم) که اکنون در جامعه تحصیل کرده های ما وجود دارد و سبب شده که فرد بهیچ چیز اعتقاد نداشته باشد معلول همین حالت بحرانی اجتماع است . نتیجه دیگری که از این امر حاصل شده یک حالت خطرناک روانی - اجتماعی بنام سرگردانی اجتماعی است . در اینجا است که فرد بدرستی نمیداند بکجا «بستگی» دارد و از چه آداب و مقرراتی میبایست پیروی نماید .

ب - توسعه مکانیکی جامعه

تحولاتی که ظرف چندسال اخیر در شهرهای ما پیداشده بهیچوجه متناسب با احتیاجات مادی و معنوی ما نبوده است . اگر جامعه ما رشد «ارگانیک» میکرد یعنی مفردات آن متناسب احتیاجات مادی و معنوی آن توسعه مییافت هرگز انکار همه ارزشهای اجتماعی بدینسان بوقوع نمیپیوست . اما جامعه بصورت مکانیکی توسعه یافت . در اکثر شهرها کارخانه های صنایع تبدیلی بکار افتاد . آب تصفیه شده و برق و تلفن از لوازم اولیه زندگی بشمار رفت ماشین های صنعتی نقش Function مهم و جدیدی در جامعه پیدا کردند و خلاصه اجتماع از لحاظ «مادی» دستخوش تغییرات شگرفی شد . اما مردم کم و بیش همان مردم ۲۰ سال پیش بودند . طرز تفکرشان و زاویه دیدشان و نحوه استدلالشان تغییرات عمده ای نیافته بود . وقتی توسعه مکانیکی جامعه همگام با برخورد دو فرهنگ مختلف انجام پذیرد، خود بخود به ضعف فرهنگ جامعه خویش (در صورتی که ضعیف تر باشد) کمک خواهد کرد .

جامعه ما هم در اثر تماس با فرهنگ اروپائی ارزشهای خود را بسهولت از دست داد . این امر از این جهت بود که ارزشهای ما اصولاً سال خودمان نبود . چیزهایی بود که از اعراب و ترکها و مغولها گرفته بودیم و چون پذیرشان هم در نتیجه شکست های نظامی ما بود و بیشتر جنبه «تعمیلی» داشت بسهولت هم آنها را از دست دادیم .

تقریباً همزمان با تاسیس دارالفنون و آغاز مناسبات فرهنگی با مردم مغرب زمین، ژاپنیها نیز پیشرفت های علمی و فنی خود را از طریق تماس با فرهنگ خارجی شروع کردند . اما آنها برخلاف ما ارزشهای اجتماعی خویش را حفظ نمودند . شاید دلیل اصلی این باشد که ارزشهای آنان بخودشان تعلق داشت و در طی چند هزار سال تاریخ در ارکان زندگی آنها نفوذ یافته و راسخ شده بود .

گذشته از این ما بهیچوجه خود را برای زندگی با ماشین (نه بوسیله ماشین و یا چون ماشین) آماده نکردیم . دولت ماشین ها و کارخانه های زیادی وارد کرد اما جامعه را برای قبول آن ها آماده ننمود . به کار فرما و مهندس و کارگر فقط یاد دادند که این ماشین اینطور کار میکند و دیگر به



حقارت اجتماعی پیدا کرده بودند در اثر مسافرت بخارج و تماس با فرهنگ جدید و نیرومند مغرب زمین آن قسمت از «نورم» های پستیده خانواده کی را هم که نگاه داشته بودند از دست میدادند و وقتی به میهنشان باز میگشتند تحت تاثیر يك عامل قوی که به نتایج وخیم وضع بدروحي زنان كمك میکرد قرار میگرفتند. این عامل تفاوت لذت تفاوت رفاه و تفاوت آزادی در تمدن ایرانی و تمدن اروپائی بود. آن هانمیتواستند با این آسایش اندك، لذت متفاوت و آزادی محدود بسیارند و از این جهت دیگر حاضر نمیشدند (و هنوز هم نمیشوند) که از روی ایمان به میهنشان خدمت کنند. آن ها توقعات زیادی از جامعه دارند و چون جامعه انصافاتی توانائی بر آوردن توقعاتشان را ندارد آنان را عصبانی، تند و مضطرب میسازد.

نتیجه بد دیگری که از این رهگذر عاید شده این است که کسانی که به اروپا نرفته اند فرنگ را در رفتار همین فرنگ رفته ها میبینند و چون فرنگ رفته ها هم بار رفتار ناپسند خود اروپا را «دنیای تظاهرات زشت زندگی» جلوه داده اند آنها را هم نسبت به تمدن درخشان اروپا بدبین ساخته اند. نتیجه همه این ها تشکیل شخصیت های افسرده و بیماری است که امروز مهره های زندگی گانسی اجتماعی جامعه ما را تشکیل میدهند.

جامعه بیمار

علل و عوامل بالا جامعه کنونی ما را بیک حالت خمودگی روانی دچار ساخته است.

در این میان نقش مردم تحصیل کرده و باسلاخ روشنفکر جامعه ما از همه مسخره تر و اسف انگیز تر است. وقتی آن های بیک مجلس میهمانی میروند که در آن سایر میهمانان را نمیشناسند از ابتدای مجلس تا پایان آن با ساکت و آرام در گوشه ای می نشینند و یا قمار میکنند. چرا ساکت می نشینند؟ برای اینکه حرفی ندارند بزنند. حرفی ندارند بزنند برای اینکه وجود زنده ای (EXISTENCE) ندارند. موجود زنده احتیاج به حرکت و ارتباط COMMUNICATION دارد و این هر دو در جامعه بیمار ما از بین رفته است.

او نیاموختند که چگونه خود را باشغل و زندگی جدیدش «تطبيق» دهد. در نتیجه خصوصیت ممتاز جامعه صنعتی که «واقع بینی» باشد جلوه گر نگردید.

در اینجا بود که راننده اتوبوس بدون توجه به مسئولیت وجدانی و اجتماعی خویش هر کوب حامل مسافری را با سرعت سرسام آوری در خیابان های تنگ و کوتاه بحرکت در میآورد و هر گاه خطری احساس میکرد نگاهی به تابلوی کوچکی که بالای سرش گذاشته بود می انداخت. روی تابلو نوشته شده بود:

خدا کشتی آنجا که خواهد برد اگر ناخدا جامعه بر تن درد!

وضع روحی زنان در جامعه

هر گاه کیفیت شدید نقش پذیری ذهن کودک را در ۱۰ سال اول زندگی و تاثیر تربیت خانوادگی را در شکل دادن «سرشت» کودک در نظر آوریم به آسانی متوجه تاثیر قطعی روحیه مادران در ساختن شخصیت انسان های فردا خواهیم شد.

سنت شرق در درجه اول روی خودخواهی شدید «مرد» نسبت به «زن» بنا شده است. زنان همواره حقوق اجتماعی ناچیزی داشتند و چون معتقدات اجتماعی هم امکان هر گونه فعالیت مثبت اقتصادی را از آنان سلب کرده بود همواره از بیمه شوی بیمنك بودند. همین امر در آنان حس ناایمنی اجتماعی Insecurity Feeling را تولید کرده بود که نتیجه مستقیم آن ایجاد «نگرانیهای اجتماعی» است.

این حالت روانی - اجتماعی در آنان ایجاد ترس، کینه، دروغگوئی، حسد و نظایر آن میکرد.

اطفال که دائما در خانه نزد مادران شان بودند مستقیما قسمت اعظم این نقایس روانی را جذب میکردند.

اگر مدرسه «مجهز» میبود میتواند این نقایس را تا حدودی رفع نماید، ولی بدبختانه سیستم غلط فرهنگی نه تنها آنرا مرتفع نمینمود بلکه عملا به توسعه و استحکام آن هم كمك میکرد. جوانان ما که بدین ترتیب حس

«آیاراه‌هایی برای بهبود این بیماری وجود دارد؟»

بله! ۴ طریق زیر تا حدودی میتواند جامعه ما را از این هرج مرج

نجات بخشد:

۱- کوشش کنیم هرچه زودتر جامعه خود را بیک جامعه صنعتی حقیقی تبدیل نمائیم. جامعه ما اکنون يك حالت بحرانی را میگذراند. از طرفی ما ارزش‌های سابقمان را که بستگی به جامعه کشاورزی داشت از دست داده‌ایم و از سوی دیگر ارزش‌های حقیقی جامعه صنعتی را هم نپذیرفته‌ایم. ظاهر آیش از دوراء در پیش خود نداریم. یا اینکه به عقب برگردیم و ارزش‌های پیشینه‌مان را زنده نمائیم و یا اینکه ارزش‌های جامعه صنعتی را بپذیریم. راه اول (گذشته گرائی) امکان ندارد زیرا تنها «زمینه» مناسبی جهت اینکار نیست «بنیادی» هم برای این منظور وجود ندارد. پس خواه ناخواه باید جامعه را حقیقتاً صنعتی کرد و ارزش‌های اجتماعی آنرا پذیرفت. باید قبول کرد که وقت ناشناسی کار ناپسند و مذموم است. باید پذیرفت که اراده انسانی فوق همه قدرت‌های جهانی است.

باید ایمان آورد که خداوند همه بندگانش را دوست میدارد و چنانچه اتوبوسی تصادفات مرگ برید و مسافرینش را مجروح ساخت مقصود راننده یا فرد دیگری از افراد همعین اجتماع میباشد و بهر صورت خداوند کشتی را آنجا نبرده است!!

۲- مفهوم صحیح اخلاق در عصر حاضر به تحصیل کرده‌های ما آموخته شود. اخلاق در دوره‌ای مفهوم خاصی داشته است. تا چند سال پیش اخلاق عبارت بود از پیروی گفتار و کردار پیشوایان دینی و اجتماعی بهمان نحوی که آنان در زمان خود انجام میدادند. در گذشته شخصی «خوش اخلاق» شمرده میشد که از بالادست خود بخوبی اطاعت میکرد اما اخلاق امروزی مبتنی بر مفهوم «رهبری» است. امروزه هر کس میبایست خود را رهبر اخلاقی دانسته و رفتار خود را سرمشق دیگران بشمارد. بجای اینکه بگوئیم: همه رشوه میگیرند پس من هم میگیرم، باید تلقین کنیم:

هیچکس تن به چنین کار پستی نمیدهد، من هم نخواهم داد. باید بفرد جامعه (و بویژه تحصیل کرده‌ها) بیاموزیم که با عمل صرف «تو» کارها درست میشود و اگر میخواهی جامعه‌ات اصلاح شود میبایست از خودت شروع نمایی.

۳: برای بهداشت روانی افراد میبایست قدم‌های اساسی برداشته شود. چنانکه فوقاً اشاره شد علت عمده بیماری جامعه ما ناراحتی‌های روانی است. هر گاه این ناراحتی‌ها با اصول صحیح روانپزشکی از میان بروند جامعه بیمار ما سلامت خود را باز خواهد یافت. خوشبختانه اخیراً کمیته‌ای بنام «کمیته بهداشت روانی» با همکاری آقایان ابراهیم خواجه‌نوری و دکتر رضاعی و دکتر صاحب‌الزمانی و دکتر سعید حکمت و عده‌ای دیگر در وزارت بهداشت تشکیل شده و در راه بهبود روانی افراد جامعه گام‌های بلندی برداشته است.

۴: با گماردن اشخاص صالح و تربیت شده در پست‌های حساس اداری میتوان نظم پسندیده‌ای در ادارات بوجود آورد. يك اداره آبرومند با کارمندان تحصیل کرده و با فرهنگ (بمعنای صحیح این واژه) میتواند سرمشق خوبی برای افراد اجتماع باشد. در جامعه ما نیز خوشبختانه اشخاص با فرهنگ کم و بیش وجود دارند. میبایست آنها را پیدا کرد و پست‌های حساس را بایشان سپرد و از آنان مسئولیت خواست.

امید به آینده

با تمام نقایصی که در تربیت اجتماع تحصیل کرده‌های ما وجود دارد از هم اکنون میتوان به آینده تربیت اجتماعی جامعه خوشبین بود. درست است که امروزه ما از لحاظ اخلاق اجتماعی وضع آشفته‌ای داریم ولی این وضع آشفته‌نه تنها بزیان ما نیست بلکه خود مبشر يك دوره طلایی است.

ما اکنون از جامعه کشاورزی (از لحاظ طرز تفکر و سنن و آداب) بریده‌ایم و آرام آرام بسوی جامعه صنعتی میرویم و البته در این راه میبایست از (خوان‌های خطرناکی) هم گذر نمائیم. این حالت ویژه که در اصلاح جامعه شناسی «جهش» نامیده میشود خود بخود سبب اغتشاشات روانی و اخلاقی

(نظیر آنچه که ما فعلاً داریم) می‌گردد. این دوره در حقیقت برزخی است بین دوزخ و بهشت. بهرور که اجتماع ما ارزش‌های جامعه صنعتی را بپذیرد این برزخ را هم پشت سر هم خواهد گذارد.

خوشبختانه امروزه هم ارزش‌های جامعه صنعتی در شهر ما تا حدودی پذیرفته شده اند. سابقاً که با اتوبوس به مشهد مسافرت میکردیم و از راننده می‌پرسیدیم شب راننده کجا می‌خواهیم جواب میداد در «قسمت آباد!» یعنی هر جا قسمتمان بود. اما امروز راننده لوگو موتیو که همان راه را طی میکند با اطمینان کامل محل و ساعت دقیق ورود را قبلاً با ما اطلاع میدهد. معه‌ذا نباید فراموش کنیم که جامعه صنعتی خود سبب بسیاری از بیماری‌های روانی است

مسئله تربیت اجتماعی را از کجا باید شروع کرد

خانواده و مدرسه دو عامل بزرگ و موثر در پرورش فرد هستند. بجز ایندو، بهبود جریان اداری و اجتماعی و ترقی سطح زندگی تا حدودی میتواند به اصلاح فرد (و بالنتیجه جامعه) کمک نماید. اما در عین حال بهیچوجه نمیتواند علاج قطعی فساد اجتماعی باشد. آن‌ها که میگویند اقتصاد زیر ساز همه تحولات اجتماعی و سازنده تمام ارزش‌های اخلاقی است سخت در اشتباهند. ما در تاریخ شواهدی در دست داریم که نشان میدهد بسیاری از جوامع در نهایت فقر و تنگدستی دارای عالیترین ارزش‌های اخلاقی بوده‌اند.

در هر حال تردیدی نیست که برای تربیت اجتماعی افراد جامعه، هم خانواده، هم مدرسه و هم اوضاع و احوال اجتماعی و اقتصادی نقش‌های مؤثر و پیوسته‌ای دارند. با اینهمه نقش **Function** خانواده و مدرسه در پرورش شخصیت کودک از همه مهمتر و اساسی‌تر است. متأسفانه در جامعه ما هر يك از این مرکز پرورش شخصیت کودک و وظیفه اصلی خود را فراموش کرده و آنرا بعهده دیگری محول نموده است. خانواده امروز جامعه ما هنوز هم مثل سابق اینطور فکر میکند که مدرسه فرزندانش را باید «تربیت» نماید. هنوز هم بسیاری از مادران اطفالشان را تهدید میکنند که در صورت شیطنت «چقلی» آن‌ها را به معلمشان خواهند کرد. آن‌ها از مدرسه توقع دارند (و حق هم دارند) که فرزندانشان را طوری «پروراند» که در کوچه و خیابان بیکدیگر فحش ندهند، به سرو کله یکدیگر نزنند، مؤدب باشند و از پدر و مادر خود اطاعت نمایند. و حال اینکه برای خودشان جز ننگ‌گذاری فرزند و وظیفه‌ای نمی‌شناسند. از طرف دیگر مدرسه هم این نقش اساسی آموزش و پرورش را فراموش کرده است. مدیر مدرسه میگوید ما تنها به محصلین علم می‌آموزیم و دیگر تمهیدی برای تربیت آنان نسپرده‌ایم. این دیگر وظیفه اولیاء اطفال است که مراقب رفتار فرزندانشان باشند و آنها را «تربیت» نمایند.

در چنین اوضاع و احوالی آن‌ها که کودکان ما و یلان و سرگردان از خانه به مدرسه میروند و از مدرسه به خانه می‌آیند بدون اینکه تربیت اجتماعی بیابند.

من نمیخواهم ثابت کنم که از خانه و مدرسه کد امیک بیش از دیگری در این زمینه گناهکارند. اما باید روشن شود کد امیک بیشتر میتواند به پرورش صحیح انسان‌های فردا کمک نماید. گرچه خانواده امروز هم (مثل همیشه) بزرگترین تکیه‌گاه امنیت کودک و سازنده «سرسشت» اوست. معه‌ذا چون عموماً خانواده در جامعه ما «بی‌فرهنگ» است هرگز نمیتواند وظیفه اصلی پرورش کودک را ایفا نماید. ما چگونه میتوانیم از پدران و مادران بی فرهنگ (نه بی‌سواد) انتظار پرورش کودکانشان را داشته باشیم؟ اما از مدرسه که يك مؤسسه فرهنگی است (و یا فرض شده است که باشد) میتوانیم توقع داشته باشیم که جوانان ما را «انسان» بار آورد.

از اینجهت اگر جنبشی برای تربیت اجتماعی افراد جامعه در گیره مدرسه بدون شك نقش اساسی را بعهده خواهد داشت.